



در واکنش به هزینه دقیقه ای ۳۰۰ میلیونی مجلس:

# لیا خوف: صد میلیون می گیرم مجلسو تخریب می کنم!

◀ لاریجانی: آقایون بشینید سر جاهاتون، می دونید ۵ دقیقه دستشویی رفتن شما چه هزینه ای به کشور تحمیل می کنه؟!  
◀ مردم: داداش نمیشه دولت خودش اجرا کنه، خوب نبود ما اعتراض کنیم?!  
◀ کوچک زاده: ایشالا خرج دوا داکتر شون بشه!

## شیوه نامه جدید برگزاری کنسرت! تعهد برگزارکننده کنسرت به احترام خود جوش به بزرگان!

در این شیوه نامه برگزار کننده پس از اخذ مجوزهای لازم از وزارت کشور، نیروی انتظامی، اماکن، نهادهای دموکراتیک، اداره سوه پیشینه، دفتر کارشناس همه امور، تاییدیه سرویس فرهنگی روزنامه پیکان، گواهی عدم بی غیرتی از هفته نامه بالاثارات و تاییدیه بنال سرر کوچک، بعد از دریافت مجوز کنسرت، به صورت خود جوش و با احترام به بزرگان شهر، کنسرت را لغوی نماید!

تزیقات

### منظره دوم هیلاری و دونالد



مجری منظره: با سلام خدمت مردم عزیز و محترم آمریکا هر چند منظره های انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا روزی که برگزار می کنیم این مرحله یک تفاوت جزئی با مرحله قبل دارد از اونجایی که از نظر شما انتخابات این دوره به صورت انتخاب بین بد و بدتر درآمده، ما فکر کردیم منظره دیگه باسختی نیازهای شما نیست و بهتره از روش دیگه ای برای احراز صلاحیت این دو بزرگوار استفاده کنیم. به این صورت که من یکسری سوالات رو با شما در خدمت این دو عزیز مطرح می کنم، اینها سوالات جواب می دهند در پایان با اعلام نتایج این آزمون شما بعد از این که تشخیص دادین کدام یک از آنها از مشکلات روانی کمتری برخورداره، بهش رای میدین.

بسیار خوب سوال اول فرض کنید در یک ساحل مشغول پیاده روی هستید و از دور یک نفر دار در دریاغری می شود عکس العملتان چه خواهد بود؟ دونالد ترامپ با سلام خدمت شما و بینندگان محترم، باید بگویم من خودم توی چهل تا ساحل آمریکا با ترامپ دیدم و اتفاقا به رفیق دارم تو میامی پیمانه کار.

مجری: لطفاً سوال جواب بدین.  
ترامپ: بله، من اگر ببینم یکی داره غرق میشه اول از هر چیز سریع لایق هام رو که همه مارک هستند، در میرام و با قفله زبر آفتاب دراز می کشم. بعد یک نجات غریق جوون به اسم استخدام می کنم تا با قایقی که تازه به قیمت سه هزار دلار خریدم، خودش رویه اون شخص برسونه حوزه آنتونیومیر نزدیک طرف و شرایط نجات رو برایش تشریح می کنه و اونم مسلمان می پذیره طرف که نجات پیدا کرد، پول قایق و حق انجام حوزه آنتونیومیر به علاوه صد خودم ازش می گیرم شما ملاحظه کردید یا یک حرکت ساده هسته شغل ایجاد شده هم جان یک نفر نجات پیدا کرد.

### کوچه سوم

**امیرشاد مرتضوی | جلوی خونه احمدی نژاد به صف عظیمی بود. هی نامه می دادن، دکتر می گفت: «تو جلسه هیأت دولت سلفی بررسی می کنیم، برایش ردیف بودجه در نظر می گیریم.»** «این باید بره کمیسیون موارد خاص دفتر رئیس جمهوری سابق.» نوبت من شد رفتم جلو و گفتم: «قربونت برم، تو کاندیدا نشی که ما بیکار می بشیم، تو اصلاً می دونی کار من چیه؟» سرشو خاروند و گفت: «فعال اقتصادی؟» نگاهش کردم و گفتم: «وقت کن! گفتیم ای بیچاره می کار می شیم، فعال اقتصادی زمانی که بیای بیکار میشه!» گفت: «خب مهندس راه و ساختمان و مسکن مهر؟» گفتم: «نه.» پرسید: «تحلیلی سیاسی اجتماعی؟» گفتم: «نه بابا تحلیلگری که همه دوران خودت مخشون سوت کشید، الان با بیمه از کار افتادگی زندگی می کنن من طنز نویس منو نباشی چی بنویسم؟» به خورده فکر کرد و گفت: «غصه نخور، بیانیه های جلسات هیأت دولت سابق رو هر هفته منتشر می کنیم که شما هم بیکار نباشین.» خلاصه می خوام بگویم این که دکتر در هر صورت خودشو به کارهای می دونه، به خاطر مرده که از نون خوردن نیتن امری سیر دکنر.

### کوچه دوم

**ارمغان زمان فشمی |**  
**یعنی چه؟**  
«آگهان پرده برداخته ای یعنی چه؟» حرف ها پشت سرم ساخته ای یعنی چه؟ از چه تنها تو به ما ناخفته ای؟ یعنی چه؟ از چه خود را تو چونین باختی، یعنی چه؟  
**برجام**  
تا بگیرم جشن این فرجام را  
جای می البته نفت خام را!  
از چه تحسین می کنی برجام را!  
باید از آن کرد شیرین کام را!

### کوچه اول

**علی اکبر محمدخانی |** بادش به خیر زمان طاغوت به شب شاه به مأمور اش می گه: زود برید آمار این پسره که تو روزنامه از اجیف می نویسه رو در بیارید ببینیم، اینها منم نداشتن صبح بشه، نصف شبی ریختن تو خونه، دست و پامو بستن، یه جورابم کردن تو حلقم که سرور صدا نکنم، برسدن به هفته مثل چی کتکم می زدن که اسمت چیه؟ بعد یه هفته شاه اومد گفت: بالاخره موقور اومد این فلان فلان شده؟ اینا گفتن: نه قربان، از اون چریکای آب دیدس، لام تا کام حرف نزنه، شاه گفت: یه عرصه ها، برید کنار ببینیم، همه کاروار خود باید انجام بدم، بعد اومد جورابوار از حلقم بیرون کشید، پرسید: عموجون اسمت چیه؟ گفتم: ممدخانی، بعد پرسید: کلاس چندی؟ گفتم: چارم، گفتم: نمیره انضباط چند شد؟ گفتم: سینزده، بعد گفت فلان فلان شده پس چرا تا حالا اینارو نمی گفتی؟ گفتم: نمی شنید، جوراب تو حلقم بود، می خوام بگم الانو نبینید خیلی شیک و مجلسی می شنید، جلو کامپیوتر فرم آمار پر می کنید قدیم خون و خونریزی می شد تا طرف آمار خودشور قفاشومی داد.

### آپارتمان شماره ۲۵

زند: «چی؟! سینا داد زد: «میگه از کجا فهمیدی؟!» سیروس گفت: «توی راه اتفاقی دیدمتون.» مهزاد که هنوز قفل فرمانش توی دستش بود، کوباندش روی شانه سیروس و گفت: «مثل وقتی که غذای نیکی سوخت؟ جاده قم تو راه گفتم: «سیروس عرق کله اش را گرفت و داد زد: «همی شوم چی میگه!» بدی سیروس این است که خودش را طبعی و نرمال می داند، همین می شود که فکر می کند بقیه هم اندازه خودش می فهمند و عموماً وقتی به دخترها می گوید اتاق خویش را پر آب کرده و توی دلغین نگه می داری، برایش عجیب است که چرا دخترها می زنند توی گوشش و ترکش می کنند رسیدیم اسم نویسنده هم سینا شاکری است! سیروس همه اینها را در حالی که چوب را توی کمر سینا فرو کرده بود و نفس نفس می زد، تعریف کرد. مهزاد آدامش را آترکند و چند لحظه خیره ماند، سیگاری از جیبش درآورد و روشن کرد و گفت: «هن فقط معتمد جان تو اشمها چتونه؟!» سحر استارت ماشینش راز زد و روشن نشد، پنجره را باز کرد و داد زد: «بیا بیاید هل بدید.» یک ربع بعدش همگی توی ماشین سیروس بودند و ماشین سحر را هم پشت سرشان بکسل کرده بودند، با سرعت قابل توجه ۱۰ کیلومتر در ساعت حرکت می کردیم و من و جمال یک جورهایی زیر سحر و مهزاد نشستیم بودیم، جمال که از بادی که توی صورتش می خورد و لیخنسندش به افق معلوم بود از ذوق همیشگی با سحر تا خود مقصد هر لحظه ممکن است دوباره زنده شود. جمال متوجه نگاه خیره مهزاد قفل فرمسان را بالا آورد و گفت: «این این جا چیکار می کنه؟» سیروس از صندلی عقب چوب درازی درآورد و به طرف سینا دوید، سینا عقب رفت و سیروس دوید با چوب کوباند توی سرش چون باز هم سیروس نفر دوم شده بود، باز هم گند زده بود و

**حافظه ام کجا افتاده؟! قسمت بیستم**  
باز هم همان خسته جاقی بی عرضه آپارتمان بود که حتی نمی توانست فرق بین ماری جوانا و پونه وحشی این را جمال به من گفت وقتی برایش تعریف کردم که یادم نیست چه کسی از پشت سر صدایم کرد و بعدش مردم.  
هنوز کنار جاده بودیم و هوا تاریک شده بود، سینا داشت لباس های خاکی اش را پاک می کرد و سحر توی ماشین نشستیم بود و درها را بسته بود. مهزاد خاک لباس سینا را تکاند و گفت: «بدی خود قاتلش اومده بوده؟» سینا به طرف ماشین رفت و در را کشید تا باز شود، سحر درها را قفل کرده بود و داشت توی آینه ماشین خودش را نگاه می کرد و ریمل می زد، مهزاد به در ماشین لگد زد و گفت: «هر و چرا بسته؟» سینا مهزاد را عقب کشید و گفت: «تا بزم ریملشه. عقب وایسا باید تمر کنه.» نور چراغ ماشینت از توی جاده بلند شد و ماشین ایستاد. فولکس فوریانه ای سیروس بود، درهای ماشینش را کنده بود و دوش چراغ های برزی وصل کرده بود که روشن و خاموش می شدند و به قول خودش دخترا عاشق این ظرف کاربان از ماشین پیاده شد و خاک و گلی که توی جاده پخش پاشیده بود، تکاند و داد زد: «سینا! مهزاد قفل فرمسان را بالا آورد و گفت: «این این جا چیکار می کنه؟» سیروس از صندلی عقب چوب درازی درآورد و به طرف سینا دوید، سینا عقب رفت و سیروس دوید با چوب کوباند توی سرش چون باز هم سیروس نفر دوم شده بود، باز هم گند زده بود و

### شهر فرنگ

